

## قدم زدن در خیابان ولی عصر و سیاست امر معمولی

عباس کاظمی

هیئت علمی پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی

### مقدمه

خیابان حیات و ممت خود را دارد. نیروی مرموز و پنهانی وجود دارد که گویا زیر سطح آسفالت خوابیده است و هر زمان که تکانی به خودش بدهد، قادر است جمعیتی را به این سو یا آن سو بکشانند. خیابان می تواند مردم را از طریق همشکلی اجتماعی به پنهان شدن دعوت کند یا صحنه تجلی مبارزه میان مردم برای کسب هویت متفاوت باشد. به عبارتی دیگر، خیابان قدرت دارد ما را در میان جمعیت مخفی کند یا چونان تابلویی در معرض دید همگان قرار دهد. این خاصیت دیالکتیکی فضای خیابان است که درجه ای از آزادی فردی و درجه ای از اجبار و تعیین پذیری را با خود به همراه دارد. به این معنا، می توان با گئورگ زیمل همداستان شد و از حیات ذهنی<sup>۱</sup> خیابان نیز حرف زد. وجه جهان شمول

---

1. Mental Life

خیابان همان حرکت و تغییر مداومی است که شهر را از مناطق غیرشهری متمایز می‌کند و البته پایتخت را با توجه به حجم و جابجایی مداوم جمعیت در آن منحصربه‌فرد می‌سازد. به این ترتیب، خیابان می‌تواند در ذهن فردی شهرستانی تا مدت‌ها انقلاب ایجاد کند و حتی ذهن ساده شهرنشینان کوچک یا روستاییان را دگرگون کرده، بعد از مدتی به پویایی وا دارد. تهران، همانند موج دریا که می‌تواند این ذهنیت ساده را پس بزند و از خود متنفر سازد، به همان اندازه نیز می‌تواند آن را به پیش بکشد و مفتون خود کند. در این جزر و مد خیابان‌های تهران است که فرد مهاجر گرفتار می‌شود و به نحوی جادویی، شلوغی، آلودگی، ترافیک، گرانی، ناامنی و مسائل نامطلوب دیگر همه اثر معکوس می‌یابند و به خاصیت‌هایی جذاب برای او بدل می‌شوند و هر آنچه زشت و ناپسند است، یک‌باره وجهی زیباشناسانه به خود می‌گیرد. در نهایت، این خیابان‌های تهران هستند که با خاصیت کهریایی خود، جمعیت عظیم دوردست‌ها را به سمت خود می‌کشاند و بی‌آن‌که بخواهند چیز زیادی به آن‌ها بدهند، به خود وابسته می‌کنند.

### ولی عصر در برابر انقلاب

تهران را نمی‌توان بدون دو خیابان اصلی‌اش، یعنی انقلاب و ولی عصر، فهم کرد. خیابان انقلاب و در ادامه‌اش خیابان آزادی، نماد جامعه انقلابی است؛ نمادی برای اعتراض، جنبش و حرکت سیاسی جمعیت. چه بسیار رویدادهای بزرگ کشور که در این خیابان امکان ظهور یافته‌اند. به دلیل همین موقعیتی که این خیابان دارد، بعد از انقلاب ۱۳۵۷، نامش مساوی شد با کلیت انقلاب. شاید بتوان ادعا کرد که سرنوشت سیاسی کشور در این خیابان رقم خورده است و همچنان می‌خورد. من علاقه‌مندم خوانشی سیاسی از خیابان انقلاب داشته باشم. راسته کتابفروشی‌ها،

بازارچه کتاب، سردر دانشگاه تهران و فروشگاه‌های آن حوالی، همه، تحت تأثیر فضای سیاسی‌ای هستند که خیابان تولید می‌کند. بازنمایی‌های بصری همواره جمعیت انقلابی، معترض و به عبارت کلی‌تر جمعیت سیاسی را در امتداد میدان‌های فردوسی، انقلاب و آزادی نمایش داده است. چهارراه ولی عصر جایی است که دو خیابان اصلی شهر، یعنی انقلاب و ولی عصر را به هم متصل و درعین حال منفصل می‌کند و همراه خود، دو شکل از زندگی شهری را در امتداد هریک از خیابان‌ها به جلو می‌برد. من خیابان ولی عصر، طولانی‌ترین خیابان کشور، را بیش‌تر با شکلی از زندگی مصرفی و فراغتی درک می‌کنم. این طولانی‌ترین خیابان، از میدان تجریش تا میدان راه‌آهن به نحوی آشکار تضاد شمال و جنوب را نشان می‌دهد، اما این وجه خود را در پس وجه مصرفی‌اش پنهان کرده است. درعین حال، وجه مصرفی خیابان دوباره ما را به وجه طبقاتی آن حواله می‌دهد. ولی عصر در زمان پهلوی، حلقه وصل میان دو کاخ سعدآباد و مرمر بود. در فاصله سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۱ درختکاری و آسفالت‌کشی این خیابان انجام شد.<sup>۱</sup> ابتدا جاده‌ای خاص درباریان بود و بعد از سقوط پهلوی اول به تدریج با گسترش مراکز خرید و سینماها و پارک‌های بزرگی چون پارک ملت در کنار آن، به مرکزی تفریحی برای شهروندان تبدیل شد. پارک‌های دیگری چون پارک ساعی و پردیس‌های سینمایی و فروشگاه‌ها و رستوران‌ها بعد فراغتی خیابان را توسعه دادند. خیابان انقلاب محوری شرقی-غربی است و استعاره‌ای برای «نه شرقی، نه غربی» انقلابی. خیابان ولی عصر گذری شمالی-جنوبی است و استعاره‌ای برای شکاف‌های طبقاتی و فرهنگی. دو مفهوم جنوب و شمال در تهران

۱. مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۸، جلد سوم، صص ۲۴۳-۲۴۴.

معنای خود را دارند؛ جنوب به معنای زندگی فقیرانه و شمال به معنای زندگی اعیانی است. ساختار خیابان ولی عصر، رو به جنوب، تنگ‌تر، سخت‌تر، کثیف‌تر و تیره‌تر می‌شود؛ همان‌طور که زندگی برای ساکنانش.

### تضاد معنایی عصر

نام ولی عصر، که به جای نام پهلوی نشسته، در طول چهل سال هویتی متمایز به این خیابان داده است. نام ولی عصر باردار دو معنای متضاد است؛ به طوری که دو نوع زمان سکولار و قدسی را در خود جای داده است. کلمه عصر، از سویی به زمان مذهبی اشاره دارد، که در بر گیرنده زمان اکنون و آینده به شکل همزمان است؛ هم به زمانه ما اشاره دارد — یعنی زمانی که متعلق به امام غایب است؛ عصری که امام در آن هم غایب و هم حاضر است — و هم به زمان آینده قرآنی نظر دارد؛ یعنی آن‌جا که به «عصر» سوگند یاد می‌کند (والعصر) و عصر را با پایان جهان و زمان داوری گره می‌زند. نام ولی عصر در این معنا به خیابانی اشاره دارد که زمان در آن جاری است و در عین حال در انتظار زمان است. طولانی‌ترین خیابان تهران طولانی بودن زمان موعود و عصر را برای ما تداعی می‌کند؛ یعنی زمانی که سراسر است و رو به جلوست. نام‌گذاری این خیابان، در معنای دینی، نشانه‌ای جدی، هشداردهنده و خوفناک هم دارد؛ نامی که بازنمای نمادهای دینی در فضاهاى شهری تهران است، نامی که در تضاد با هویت عملی خیابان، یعنی عرصه‌ای مصرفی، تفریحی و فراغتی است (وَالْعَصْرُ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ). همین معنای دینی ما را به معنای دوم عصر نزدیک می‌کند؛ یعنی به زمان عرفی؛ نه پایان جهان، که پایان روز، غروب. عصر به این معنا نیز زمانی آستانه‌ای است میان روز و شب؛ درست مانند این جهان و آن جهان. با آمدن شب گویا جهان دیگری

شروع می‌شود؛ زمان سرخوشی، فراغت، بیرون جهیدن از فضای تنگ آپارتمان‌ها، قدم زدن، پرسه‌زنی با ماشین، خرید کردن در فروشگاه‌های کنار خیابان، نشستن توی کافه‌های مختلف و نگریستن به شهر از پشت شیشه‌ها و نگاه کردن به عابران پیاده‌ای که دامن‌کشان با لباس‌های مد روز و اتوکشیده‌شان می‌گذرند، سرخوشانه قدم زدن در پارک دانشجو، پارک ملت، باغ فردوس و در نهایت گم شدن در شلوغی بازار سنتی تجریش. این همان تجربه‌ای است که یک فرد تهرانی می‌تواند انتظارش را داشته باشد. تجربه عصر در این جا تجربه‌ای است به کل زمینی و پر از لذت‌های زودگذر و فانی.

از این نظر، واژه عصر معنایی متضاد با معنای اول در خود دارد؛ از هشدار و نگرانی، به سرخوشی، جدی نبودن و فراغت می‌رسد. خیابان ولی عصر در این تضاد معنایی است که به خیابانی طولانی برای قدم زدن، خرید و تفریح تبدیل شده است. اوج این معنا در میدان ولی عصر خودش را نشان می‌دهد؛ جایی که عمده‌ترین مراکز خرید از آن جا تا میدان ونک و از آن جا تا میدان تجریش در امتداد خیابان سرکشیده‌اند و رهگذران سرگردان را به خود مشغول می‌کنند. زیستن در این تضاد معنایی و این تنش مستمر میان آن اخلاق مذهبی و پاک‌دینی با این روحیه مصرفی و سرمایه‌دارانه به این معنا نبوده است که خیابان ولی عصر روح خود را به دنیای مصرف و فراغت نفروشد. این روحیه مصرفی البته شکل خاص خود را از قدم زدن خلق می‌کند. تا مدت‌ها کسی گمان نمی‌کرد در برهه‌ای خاص که جلوتر خواهم گفت، این هیاهوی لذتبخش زندگی مصرفی با نوعی آرمان سیاسی در بین طبقات متوسط شهری امتزاج یابد.

### سیاست قدم زدن

ایدئولوژی‌ها، سیاست‌گذاری‌های شهر، تولید فضای بصری به کمک بیلبوردها، نقاشی‌های دیواری، نمادهای مذهبی و ملی، پوشش آدم‌ها، آرایش بدن‌ها در خیابان، همه و همه بر تولید خاصی از فضای شهری تأکید می‌کنند. خیابان ولی عصر (خیابان پهلوی) پیش از انقلاب ۱۳۵۷ نمادی حکومتی بود، بازنمایی سلطهٔ شکلی از زندگی سیاسی بر حیات تفریحی بود و زمان تفریحی‌اش با شکل خاص امر سیاسی گره خورده بود. رخداد انقلاب فضای این خیابان را هم دگرگون کرد و این دگرگونی از تغییر نام آن آشکار می‌شود. در سال‌های پس از جنگ، با شروع نوسازی و گسترش طبقهٔ متوسط، خیابان ولی عصر جان تازه‌ای می‌گیرد و مهم‌ترین خیابان تفریحی و فراغتی شهر می‌شود. در چنین وضعیتی تقابل میان این خیابان طویل با خیابان انقلاب خود را بیش‌تر نشان می‌دهد. خیابان انقلاب با راهپیمایی‌ها، تظاهرات، پیاده‌روی مردم بعد از نماز جمعه، تشییع پیکر شهدا و... سعی می‌کند حضور و حس انقلابی خود را حفظ کند. به عبارت دیگر، انقلاب تلاش می‌کند هویت سیاسی خود را مدام از طریق شکل خاصی از حضور جمعیت بازتولید کند، اما خیابان ولی عصر هرچه بیش‌تر جمعیتی را در خود جای می‌دهد که با هر قدم عابرش فضایی کاملاً متمایز با انقلاب تولید می‌کند. از قدم زدن در مراکز هنری‌اش مانند تئاتر شهر، تا پارک‌ها و مراکز خریدش، خیابان ولی عصر مدرنیته و مصرف را توسعه می‌دهد. در سال‌های نیمهٔ دوم دههٔ شصت، اواخر جنگ، علیرضا قزوه، شاعر انقلابی، از این دگردیسی عظیم در خیابان شکوه کرد و نوشت: «امسال در خیابان ولی عصر هیچ‌کس مثل خود آقا غریب نبود.»<sup>۱</sup>

۱. شعر را علیرضا قزوه در زمستان ۱۳۶۶ سرود که بعدها در مجموعهٔ *از نخلستان تا خیابان* چاپ شد.

قدم زدن فضای خاص خود را خلق می‌کند و از طریق هر شکلی از فضا، قدرت به نحوی خاص اعمال می‌شود. فضا هم به واسطه قدرت شکل می‌گیرد، هم به‌عنوان یکی از منابع قدرت شناخته می‌شود. اما این کردار — در بحث ما، قدم زدن — است که با شکل قدرت فضا در هم تنیده می‌شود و می‌تواند آن را به چالش بکشد یا تقویت کند. به نظر من، قدم زدن همان اندازه که می‌تواند بر بازتولید قدرت فرهنگی مسلط باشد، پتانسیل رهایی‌بخشی نیز دارد. نوعی آزادی و تحرک در قدم زدن وجود دارد؛ نیرویی مرموز از جابجایی بدن‌ها و حرکت دادن جمعیت از یک سر شهر به سمت دیگر آن؛ آزادی زنان از کار تکراری خانه، آزادی نوجوانان از فضای تنگ خانه و کسالت روزمره مدرسه و آزادی عشاق از قواعد تنگ و بسته محلی. قدم زدن به این معنا کنشی رهایی‌بخش است. جلوتر اگر برویم، باید بگوییم که قدم زدن صرفاً جابجایی بدن‌ها در شهر نیست، بلکه جابجایی فرهنگی و عاطفی و در عین حال سیاسی و اقتصادی نیز هست. اگرچه، جابجایی صرف بدن‌ها در شهر مادیت شهر را شکل می‌دهد و آن را به نحوی مستمراً در حال تغییر فضا مند می‌سازد، در عین حال این حرکت‌های آرام و کوچک در شهر می‌تواند قواعد اقتصادی و سیاسی را معنادار کند یا از معنا خالی کند.

قدم زدن شکل‌های متعدد و متنوعی دارد و متناسب با آن، فضاهای قدرت یا ضد قدرت متفاوتی را هم تولید می‌کند. قدم زدن به مثابه پرسه زدن و راه رفتن بی‌هدف از سر فراغت با قدم زدن بر سر نیاز و کار فرق دارد. همین‌طور قدم زدن به مثابه کنشی مذهبی و پیاده‌روی دینی با پرسه‌زنی فرهنگی متفاوت است. درون همه این شکل‌های قدم زدن، به‌رغم تفاوت‌های آن‌ها، داستان شکل‌بندی فضایی شهر مستتر است. البته این هم مهم است که چه کسی در شهر قدم می‌زند. شاید سیاست‌های

رسمی در حوزه فرهنگ در ایران پساانقلابی را بتوان بر مبنای محدودیت‌های قدم زدن، از نو خوانش کرد. اگر بتوان چنین کاری کرد، چرا نتوان قدم زدن را به عنوان شکلی از کنش فرهنگی مقابله‌جو با ارزش‌های رسمی درک کرد؟

در این بحث، من پیش‌تر به قدم زدن طبقه متوسط شهری نظر دارم که در ایران انقلابی از میانه دهه هفتاد شمسی در شهرها باب شد؛ آن‌جا که طبقه متوسط بیرون آمدن از خانه و قدم زدن را بعد از شکل‌گیری مراکز خرید و بعدتر برای شادی‌های خیابانی فوتبالی تجربه کرد. این‌ها ایده‌های اولیه‌ای بود که موجب شد مردم خیابان را از نو، به نحوی دیگر، کشف و خانه را به عنوان پناهگاهی امن رها کنند و به فضای عمومی و خیابان‌ها بیایند. اگر دهه‌های شصت و هفتاد پیش‌تر مردم به کمک ویدئو، ماهواره و تفریحات زیرزمینی به خانه‌ها پناه می‌بردند، از میانه دهه هفتاد به بعد، این شهر است که میدان زندگی مردم می‌شود. لذت بردن در بیرون یا لذت رانندگی در خیابان یکی از لذت‌های جدید شهری است که جامعه جدید آن را تجربه می‌کند.

### معمولی رادیکال است

ویلیامز بود که برای اولین بار به ما یادآور شد فرهنگ معمولی<sup>۱</sup> است. او برای ارائه خوانشی جدید از فرهنگ آن را از موقعیت فوق معمولی و نخبه‌گرایانه به زیر می‌کشد و مقامی معمولی به آن می‌بخشد، تا بتواند زیست روزمره مردم عادی را واجد ارزشی فرهنگی کند. با اهمیت بخشیدن به امر معمولی، می‌توان موقعیتی خاص به آن داد. بنابراین

1. culture is ordinary, 1958:  
<http://artsites.ucsc.edu/faculty/gustafson/film%20162.w10/readings/williams.ordinary.pdf>



می توان یک قدم جلوتر رفت و گفت معمولی<sup>۱</sup> رادیکال است<sup>۱</sup> و آن را از خصایص محافظه کارانه ای که در سنت انتقادی متعارف به آن نسبت می دهند، دور کرد. به این معنا، شاید قدم زدن که به عنوان کنشی معمولی در زندگی روزمره درک می شود، بتواند وظیفه ای جدی تر برای دگردیسی شهر ایفا کند.

میشل دوسرتو هیتی متفاوت از پیشینانش به درک شهر از طریق قدم زدن داده است. دوسرتو در مقاله<sup>۲</sup> قدم زدن در شهر معتقد است، این عابران پیاده هستند که به شهر شکل می دهند، شهر را مکانمند می کنند و در نهایت آن را به تصویر می کشند.<sup>۲</sup> این وجه سازنده<sup>۲</sup> قدم زدن یادآور ادبیات پرسه زنی از بودلر، زیمل تا والتر بنیامین و نظریه<sup>۳</sup> تولید فضای هانری لفور است. به این معنا، اگرچه در ابتدا قدم زدن امری معمولی است، اما اگر معمولی بودن<sup>۳</sup> را به همان معنایی که در مطالعات فرهنگی مستفاد می شود در نظر بگیریم، آن وقت نوعی امر فوق معمولی<sup>۴</sup> در بطن معمولی بودن قابل رؤیت است. به این معنا که قدم زدن می تواند شکل بندی جدیدی به شهر و فضای شهری بدهد و در معنای وسیع تر، سیاست خود را پی افکند؛ در نتیجه، قدم زدن می تواند خود را به مثابه<sup>۴</sup> کنشی سیاسی عرضه کند.

از این منظر، قدم زدن به مثابه<sup>۴</sup> سیاست طبقه<sup>۴</sup> متوسط شهری، نوعی تجربه<sup>۴</sup> سکولار و مدرن است که فراغت را با حضور در فضاهای شهری همراه کرده است. قدرت های متکثری در قدم زدن نهفته است؛ چه از این نظر که به تولید فضا دست می زند و چه از منظر قدرت های سرکوبگری

1. ordinary is radical

۲. دوسرتو، میشل، در مطالعات فرهنگی، سایمون دیورینگ، ترجمه<sup>۲</sup> نیما ملک محمدی و شهریار وقفی پور. تهران: نشر تلخون، ۱۳۸۲.

3. ordinariness

4. extraordinary

که درون خود دارد (مثل فضای جنسیتی قدم زدن). اما قدم زدن، به طور کلی، هم مولد فضاهای ناهمگن و هم در برخی شرایط، تولیدکننده همگنی و یکدستی است. از این رو باید پیچیدگی‌های مفهوم سیاست قدم زدن را در دیالکتیک همگنی و ناهمگنی، ایدئولوژی و ضدایدئولوژی، و یکرنگی و تفاوت از نو فهم کرد.

در شکل متعارف آن، دو نوع سیاست در رابطه با قدم زدن از هم قابل تمیز است. در یک معنا، قدم زدن به معنای «سیاست امر رادیکال» فهم می‌شود و در مرتبه دوم به مثابه «سیاست امر معمولی». خیابان عرصه هر دو نوع سیاست فرض می‌شود؛ سیاستی که نشان می‌دهد قدم زدن تا چه اندازه می‌تواند دایره وسیعی از معانی و کردارها را پوشش دهد.

در این میان، دو خیابانی که درباره‌شان سخن گفته‌ام، همواره دو نوع عرصه متفاوت قدم زدن را نشان داده‌اند. در خیابان انقلاب بیش‌تر می‌توانیم سیاست رادیکال قدم زدن را ببینیم؛ آن‌جا که جمعیت‌های خشمگین به خیابان می‌آیند و شعارهایی له یا علیه امور جاری می‌دهند. در خیابان ولی عصر سیاست امر معمولی را می‌بینیم؛ آن‌جا که مردم سرخوشانه به خیابان می‌آیند و از طریق مصرف کالاها، فضاها و شیوه قدم زدن، چهره شهر را سرشار از تنوع و ناهمگنی می‌کنند. می‌توان گفت هر دو نوع این قدم زدن‌ها سیاسی‌اند؛ چرا که فرهنگ رسمی آن‌ها را به‌رغم تفاوتشان سیاسی معنا می‌کند و برای هر دو شکل قواعد خاص خود را وضع می‌کند.

دو خیابان انقلاب و ولی عصر هر یک جمعیتی متفاوت را درون خود جای داده‌اند و فضای متفاوتی را خلق کرده‌اند. عمده‌ترین معنایی که خیابان ولی عصر به ذهن می‌آورد بوتیک‌ها، مراکز خرید، مراکز فروش

تجهیزات کامپیوتری، بوی عطر رهگذران شیک پوش و نوجوانانی است که برای پرسه زنی آمده اند؛ در مجموع، بوی خرید کردن. در معنای کلی، ولی عصر بوی این جهان را می دهد؛ بدن های رنگارنگ و متحرکی که شهر را از نو نقاشی می کنند و به آن طراوتی مجدد می بخشند. خیابان انقلاب بیش تر جای دهنده جمعیتی سیاسی و نمایش دهنده قدرت جمعیت سیاسی است. هرچه ولی عصر قدرت جمعیت فراغتی را نشانه رفته، خیابان های انقلاب و آزادی جمعیت ناراضی و انقلابی را در خود جای داده اند. به این معنا، خیابان خود واجد قدرت است، اما در عین حال مانند ظرفی عمل می کند که مبارزه میان قدرت های متکثر در آن جاری است. قدم زدن نمونه خوبی است برای نشان دادن این که قدرت در خیابان دو طرفه است، نه یک طرفه.

همان طور که گفتم، خیابان ولی عصر نوعی متفاوت از سیاست قدم زدن در برابر خیابان انقلاب را ممکن می کند؛ نوعی از سیاست که به «تغییر فرهنگی از پایین» می تواند تعبیر شود. قدم زدن باید به عنوان نوعی نوین نابهنگام و نوعی مقاومت فرهنگی در غوغای ایدئولوژیکی که فضای رسمی خیابان زیر نامش پنهان کرده، در نظر گرفته شود. انقلابی که فضای غیررسمی در خیابان ولی عصر برانگیخته و تغییرات جدی ای که در فضای فرهنگی (رنگ، پوشش، مد، سبک زندگی و...) ایجاد کرده، کم تر از تغییرات رادیکالی نیست که خیابان انقلاب ایجاد کرده است.

آنچه در این جستار می خواهیم بگویم، صرفاً تشریح دو نوع سیاست قدم زدن نیست، بلکه اشاره به امکان تبدیل یکی به دیگری است. چگونه امر معمولی می تواند بخشی از امر رادیکال باشد و چگونه امر رادیکال می تواند در دام نوعی تجاری شدن و محافظه کاری گرفتار آید. شاید تا

یک دهه پیش، تفکیک دو نوع سیاست بر مبنای تقسیم‌بندی‌ای که در بالا ارائه کردم، منطقی بوده باشد، اما از بعدِ داستان زنجیره سبز، خیابان ولی عصر سیاست رادیکال را با سیاست معمولی در خود جای داده است؛ چیزی که باید به معنای واپس‌روی خیابان انقلاب در نظر گرفته شود، باید به معنای رادیکال شدن امر معمولی در خیابان ولی عصر تعبیر شود. در این جاست که کنش قدم زدن به عرصه‌ای پیچیده از سیاست، فرهنگ و مصرف تبدیل می‌شود؛ به میزانی که انقلاب محافظه‌کار شده، ولی عصر پتانسیل زیادی را برای حرکت نامتوازن و پیش‌بینی‌ناپذیر جمعیت در خود جای داده است.

این روزها خیابان انقلاب بیش‌تر از پیش از درون تهی می‌شود؛ چرا که بخش فرهنگی خیابان جای خود را به عرصه سطحی شدن فرهنگ از طریق تجاری‌سازی دانش و کنکوری شدن داده و از سویی دیگر، کنش قدم زدن سیاسی بیش‌تر و بیش‌تر فرمایشی شده است. خیابان انقلاب اینک از هرسو تحت کشاکش تجاری شدن و غیرسیاسی شدن است. خیابان در مرکز خود، یعنی حوالی دانشگاه تهران، پر است از تبلیغات کتاب‌های کمک‌درسی، نوشتن مقالات و پایان‌نامه‌ها و مؤسسات ترجمه کتاب. از سوی دیگر، خیابان انقلاب مظهر شکل محدودی از تجلی امر سیاسی شده و همدستی این شکل محدود با آن بازاری شدن فرهنگ راه را بر شکل‌های نوپدید امر سیاسی تنگ کرده است.